

جایگاه اعلان برائت از مشرکان در سیاست خارجی حکومت اسلامی از منظر فقه اسلامی

دریافت: ۹۵/۴/۹ تأیید: ۹۵/۸/۱۵ حمید کمالی اردکانی* و سیدعلی اصغر موسوی رکنی**
محمدعلی راغبی*** و محسن ملک افضلی اردکانی****

چکیده

اسلام درباره روابط مسلمانان با غیر مسلمانان دستورات مختلفی دارد. از طرفی قبول ولایت کفار و مشرکان را برای هیچ مسلمانی نپذیرفته و از طرف دیگر نیکی به غیر مسلمانی را که با مسلمانان سر جنگ ندارند، مطلوب دانسته است. از جهتی نیز نسبت به دشمنانی که هیچ گونه پیمانی را پایبند نیستند دستور جهاد داده، پیمان‌های آنها را محترم ندانسته و از آن اعلان بی‌زاری نموده است. اعلان برائت از مشرکان دین ستیز از دستورات خداوند است که در کنار جهاد با دشمنان از اصول سیاست خارجی حکومت اسلامی محسوب می‌شود. حقیقت این است که اعلان تبری از دشمنان دین مسالهای است که تا حد زیادی در طول تاریخ اسلام مغفول مانده و با شروع انقلاب اسلامی با توجه به رویکرد امام خمینی 1 جان تازه‌ای گرفت. این حکم دارای پشتوانه‌های فقهی متعددی برگرفته از آیات قرآن است که در این راستا می‌توان از آیات سوره برائت، اجتناب از طاغوت، لزوم آمادگی در برابر دشمنان، به خشم در آوردن آنها و فریاد تظلم خواهی نام برد. بررسی مفهوم مشرک و نگاه ویژه به نظام شرک به عنوان نظامی که به تقابل با اسلام بر می‌خیزد، از مسائلی است که کمتر بدان پرداخته شده و این مقاله در صدد تبیین آن است؛ چراکه برائت از مشرکان غالباً با نگاه محدود تبری از شرک فردی و اعتقادی تفسیر می‌شود و وظیفه حکومت اسلامی در این زمینه نادیده انگاشته می‌شود.

واژگان کلیدی

برائت از مشرکان، نظام شرک، حکومت اسلامی، سیاست خارجی، اجتناب از طاغوت

* سطح ۴ حوزه علمیه، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه قم، عضو گروه فقه و حقوق پژوهشکده حج و زیارت: Hamidkml351@yahoo.com
** استادیار دانشگاه قم.
*** استادیار دانشگاه قم.
**** دانشیار جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

از ویژگی‌های دین اسلام جامعیت آن است. اسلام هم برای فرد برنامه دارد و هم برای جامعه فرمان و دستور دارد. علم فقه عهده‌دار تبیین این برنامه‌ها و دستورات است. یکی از جنبه‌های فقه اسلامی بازتعریف روابط فردی، اجتماعی و سیاسی و استنباط احکام خاص آن است. همان‌طور که در کتاب «النکاح» به مسأله نکاح با غیر مسلمان اعم از کتابی و غیر کتابی پرداخته شده است؛ نحوه موضع‌گیری، تعامل و رفتار حکومت اسلامی با حکومت‌های غیر اسلامی در حال جنگ یا صلح نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. گونه‌هایی از این ارتباط در کتاب «الجهاد» مباحث مربوط به مهاده، صلح با مشرکان یا اهل بغی در فقه مورد بحث قرار گرفته است.

فارغ از رابطه یک مسلمان با مشرک که تکالیفی برای آن قرار داده شده است؛ حکومت اسلامی و آحاد مسلمانان نیز نسبت به نظام و دولت شرک وظایفی دارند. در ارتباط با مشرکان، علاوه بر حرمت پذیرفتن ولایت آنان، به تبری از مشرک دعوت شده‌ایم. مسأله تبری از مشرکین به عنوان یک ارتباط خاص منفی با انسان مشرک یا دولت شرک تعریف می‌شود. گرچه مراتبی از تبری مربوط به قلب بوده و یک عمل جوانحی محسوب می‌شود و مطابق تعریف مشهور از دایره علم فقه خارج است، اما مراتب دیگر آن که در نوع رفتار یک مسلمان یا حاکم اسلامی بروز پیدا می‌کند موضوع حکم فقهی قرار گرفته و احکام پنج‌گانه فقهی بر آن بار می‌شود. برائت از مشرکین هم در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته و هم در روایات فریقین از آن سخن رفته است، اما این حکم اسلامی از جهات اخلاقی، اجتماعی و سیاسی کم و بیش مورد بحث قرار گرفته، ولی از نگاه فقهی به ویژه فقه حکومتی تحلیل چندانی نشده است؛ البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی 1 بر انجام مراسم اعلان برائت از مشرکین در ایام حج تأکید ویژه داشتند و آن را یک واجب عبادی - سیاسی برشمردند (مرکز تحقیقات حج، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۲۵). از نظر امام خمینی 1 در کنار تعامل سازنده با دولت‌هایی که با نظام اسلامی دشمنی ندارند، اعلان

برائت از مشرکان هم از ناحیه حکومت و هم آحاد مردم یکی از جنبه‌های مهم سیاست خارجی نظام اسلامی را تشکیل می‌دهد.

قبل از هر چیز باید مراد از «برائت» و «مشرک» را در این مسأله دانست و سپس به تبیین دقیق مدعا پرداخت. نگارنده بر این باور است که عدم تبیین دقیق مدعا، منشأ شبهات و سؤالات زیادی در این زمینه شده است.

بررسی مفهوم برائت

«برائت» مصدر «برأ» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶) و به معانی مختلفی به کار می‌رود. اهل لغت، خلق و آفرینش (فراهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۸۹؛ ابن فارس، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۳۶) سلامت از بیماری (صاحب‌بن‌عباد، ۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۷۴) و دوری و جدایی از چیزی (ابن فارس، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۳۶؛ راغب، ۴۱۲ق، ص ۱۲۱) را از معانی این واژه برشمرده‌اند. برخی لغویین، خلق و دوری از شیء را دو معنای اصلی ریشه «برأ» دانسته‌اند (ابن فارس، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۳۶ و برخی دیگر اصل معنای برأ را انفصال و جدایی دانسته و معانی دیگر را به آن بازگردانده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۵۶). به نظر می‌رسد گرچه معنای «تباع و دوری» در کلام بسیاری از اهل لغت ذکر شده است، اما تبری برای تبعاد و دوری‌ای استعمال می‌شود که لااقل از نگاه شخص متبری، نوعی نقص و حزانت در آن شیء وجود داشته باشد. از این روست که راغب آن را به دوری از چیزی که مجاورت با آن مورد کراهت است، معنا نموده است (راغب، ۴۱۲ق، ص ۱۲۱).

«برائت» در بحث برائت از مشرکین برگرفته از همین معنای لغوی است؛ به همین دلیل برائت از مشرکین به قطع رابطه و برداشته شدن امان بین مسلمانان و مشرکان معنا شده است (فخر رازی، ۴۲۰ق، ج ۱۵، ص ۵۲۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۵). البته روشن است که مراد از برداشته شدن امان، در صورت نقض عهد و پیمان است (طباطبایی، ۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۷).

بررسی مفهوم مشرک

تعریف لغوی

مشرک از ریشه (ش ر ک) به معنای «مقارنت و همراهی» است و شرکت هنگامی اطلاق می‌گردد که دو نفر در چیزی سهیم و همراه باشند. مُشْرک که اسم فاعل از فعل اشْرک می‌باشد، به معنای قرار دادن شریک است: «أشْرکْتُ فلاناً، إذا جعلته شريكاً لك» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۶۵). شرک در برخی کتب لغت به کفر معنا شده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۵۹۳؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۶) که به نظر می‌رسد در معنای اصطلاحی تعریف به مصداق شده است.

تعریف اصطلاحی

مشرک از دیدگاه فقهی، کسی است که در مقام عبادت و پرستش یا دیگر امور مخصوص خداوند برای خدا شریک قرار دهد (جزایری، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۷۶). مطابق تعریف جامع‌تری از شرک، مشرک کسی است که در ربوبیت، الوهیت یا اسما و صفات الهی برای خداوند شریک قرار دهد، به گونه‌ای که آنچه مخصوص خداوند است به صورت اشتراک یا انفراد به غیر خدا نسبت دهد (شباله، ۲۰۰۵م، ص ۳۸). مطابق این تعریف، کافر یکی از اقسام مشرک است. توضیح اینکه شرک تنها به معنای این نیست که انسان در کنار خدا دیگری را در ربوبیت یا الوهیت شریک نماید، بلکه شریک قرار دادن به این معنا که در یک شأن از شؤون خدا مانند معبودیت، غیر خدا را شرکت دهد نیز هست و این همان جانشین سازی غیر خدا در صفات خداست (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۹۴). بنابراین شرک، جانشین ساختن به جای خداست؛ خواه ثنویت در آن باشد و خواه نباشد (مطهری، ۱۴۲۶ق، ج ۱۵، ص ۹۸۵).

اقسام شرک در قرآن

شرک از دیدگاه‌های مختلف، اقسام متفاوتی پیدا می‌کند. در قرآن کریم از جهت مواجهه و مقابله با اسلام به دو نوع شرک و به تبع آن مشرک برمی‌خوریم.

شرک فردی

گاه به شرک به عنوان یک گناه بین عبد و خدای خودش نظر می‌شود. آیاتی چون «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»؛ خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد (نساء(۴): ۴۸)، «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (حج(۲۲): ۳۱)؛ مخلصان برای خداوند باشید، نه شرک‌ورزان به او و هر کس به خداوند شرک ورزد چنان است که از آسمان فرو افتد و پرندگان او را بربایند یا باد او را به جایی دور اندازد و «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یونس(۱۰): ۱۰۵)؛ و (به من فرمان داده‌اند) که: با درستی آیین، روی به دین آور و هیچ‌گاه از مشرکان مباش! و آیاتی شبیه به آن ناظر به چنین شرکی است. برخی تبری از چنین شرکی را لازمه توحید و برخی عین آن دانسته‌اند؛ چراکه توحید چیزی جز طرد شریک برای خداوند متعال نیست. بسیاری از آیات مربوط به برائت از شرک ناظر به چنین شرکی است.

دست کم برخی از آیات مربوط به حضرت ابراهیم ۷ تقابل با شرک فردی و تأکید بر توحید به عنوان یک مسأله اعتقادی است. البته این مسأله اعتقادی قطعاً آثار فردی و اجتماعی خود را دارد ولی به مثابه یک نظامی که قصد براندازی جامعه توحیدی و اسلامی را دارد به شمار نمی‌رود. اگر در گوشه‌ای از جهان عده‌ای مشرک در حال زیست باشند، قطعاً یک موحد از شرک آنان بری است ولی از آنجا که زندگی مشرکانه آنها تهدیدی برای نظام اسلامی به شمار نمی‌آید، جامعه اسلامی حالت مبارزه با آنها را ندارد؛ هر چند همه تلاش خود را برای ارشاد آنان و رساندن پیام توحید به آنان خواهد کرد.

در سوره کافرون نیز که پیام آن برائت از شرک و ورد هر گونه شرک در اعتقاد اسلامی است (مبارکفوری، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۲۳۷؛ ابن عاشور، بی‌تا، ج ۳۰، ص ۵۰۹)، سخن از تبری از اعتقاد باطل و آیین آنهاست (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۷۳) و ناظر به شرک فردی است. تبری از شرک فردی و اعلان آن، جزئی از توحید است و کلمه توحید بر آن دلالت دارد و به اندازه‌ای که اقرار به توحید بدان

بستگی دارد، لازم و واجب است ولی بیش از آن دلیلی بر لزوم آن نیست؛ از این رو از بحث ما خارج است.

دولت شرک

منظور از «دولت شرک» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳، ص ۲۱۴)، جبهه تقابل در برابر اسلام و دشمنی با موحدان است. چنین شرکی با شرک فردی متفاوت است؛ گرچه می‌تواند ریشه‌های مشترکی داشته باشند. آیات مربوط به سوره براءت را - که توضیح آن بعداً خواهد آمد - می‌توان ناظر به دولت و نظام شرک دانست. از آیات اولیه سوره براءت استفاده می‌شود که اعلان تبری از ناحیه خدا و پیامبرش تنها از ناحیه شرک فردی مشرکین نیست؛ چراکه چنین تبری‌ای بارها اعلام شده بود و بعد از سال‌ها دعوت پیامبر اسلام به توحید و یکتاپرستی، تبری از شرک فردی جایگاه خود را پیدا کرده بود و نیازی به اعلان چنین براءتی نبود. پس سخن از شرک فردی نیست؛ بلکه با توجه به تقابل جبهه شرک و اسلام در آن زمان و زیر پا گذاشتن عهدها و پیمان‌ها و عدم رعایت هیچ‌گونه پیمانی و خیانت‌ها و دشمنی‌های فراوان با مسلمانان و شخص پیامبر اسلام است (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۶) که موضع‌گیری شدیدی از ناحیه خدا و رسول به دنبال داشته و به روشنی براءت و قطع هر گونه رابطه‌ای با مشرکان و دین ستیزان، فریاد می‌شود.

آنچه در این آیات برجسته می‌شود براءت از مشرکان از جهت شرک نیست، گرچه این شرک سازمانی و دشمنی صریح در صدر اسلام توسط مشرکان بت پرست بوده و اهل کتاب غالباً در پناه مشرکان دشمنی خود را با اسلام آشکار می‌کردند، اما آنچه مهم است اظهار تبری و اعلام موضع صریح در مقابل دشمن استکبار خوی عهد شکن است که در صورت تسلط بر مسلمانان هیچ عهد و پیمانی را رعایت نخواهد کرد و ممکن است امروز جبهه تقابل با اسلام، جبهه شرک به معنای بت پرستی نبوده؛ بلکه جبهه تقابل، مسیحیت آمریکایی و یهودیت صهیونیستی باشد. برخی فقها (بحرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۵۲-۱۵۱) با ذکر آیاتی که محور آنها دشمنی با خدا و دین

اوست (مجادله (۵۸): ۵)، به این مطلب تصریح نموده‌اند که وجوب برائت و حرمت موالات بر عنوان کافر، مشرک، یهودی یا مسیحی جعل نشده است، بلکه چنین برائتی بر عنوان دشمن خدا و رسول قرار داده شده است حتی اگر ظاهر اسلامی داشته و شعار اسلام سر دهد.

البته روشن است که در بعد فردی نیز گاهی مشرکی معاند به دشمنی با اسلام بر می‌خیزد، ولی از آنجا که غالباً برای مواجهه با اسلام نیاز به نظام و سازمانی است که در قالب آن دشمنی‌ها انجام گیرد، جبهه دشمنی با اسلام را می‌توان دولت یا نظام شرک دانست. گفتنی است مشرک یا دولت معاندی که تنها بر شرک خود تعصب دارد و توحید را نپذیرفته، ولی به تقابل با اسلام نمی‌اندیشد، در عنوان دولت شرک داخل نمی‌شود؛ چراکه بیان شد مراد از دولت شرک، دشمنی سازمان یافته و نظام‌مند برای تقابل با اسلام است. بنابراین در شرایط فعلی دولت‌هایی که از جهت اعتقادی مشرکند، هر چند از جهت شرک فردی و اعتقادی‌ای که دارند مورد تبری‌اند، ولی از آنجا که اهل دشمنی و تقابل با حکومت اسلامی نیستند، حکومت نسبت به آنان قطع رابطه نداشته و از آنان تبری نمی‌جوید، اما در مقابل، دولت‌هایی که بنای دشمنی با نظام اسلامی دارند مورد تبری جامعه و حکومت اسلامی‌اند.

اعلام موضع از طرف مسلمانان و حکومت نسبت به این جبهه لازم و ضروری است و خود، بخشی از حلقه مبارزه را تشکیل می‌دهد همان‌گونه که تهیه قوای جنگی (انفال (۸): ۶۰) و قتال (توبه (۹): ۱۲) نیز مراحل دیگر این مبارزه به شمار می‌آیند. اعلان برائت و قطع هر گونه رابطه با دشمنان طبق گفته برخی فقها و مفسرین تهدید و هشدار ضمني به دولت شرک است. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳، ص ۲۱۴).

از قضا ایده پردازان اصلی برائت از مشرکان نیز چنین برائتی را مد نظر داشته‌اند. امام خمینی ۱ می‌فرماید:

اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و باید دید در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها

را بازیچه هوس‌ها و شهوت‌ها نموده‌اند چه باید کرد؟» (مرکز تحقیقات حج، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۹).

مقام معظم رهبری نیز می‌فرماید:

فریاد برائت که امروز مسلمان در حج سر می‌دهد، فریاد برائت از استکبار و ایادی آن است که مع‌الاسف در کشورهای اسلامی قدرتمندانه اعمال نفوذ می‌کنند و با تحمیل فرهنگ و سیاست و نظام زندگی شرک‌آلود بر جوامع اسلامی، پایه‌های توحید عملی را در زندگی مسلمانان منهدم ساخته و آنان را دچار عبادت غیر خدا کرده‌اند و توحید آنان فقط لقلقه زبان و نام توحید است و از معنای توحید در زندگی آنان اثری باقی نمانده است (همان، ج ۲، ص ۵۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۶۰).

با توجه به توضیحات گذشته، روشن می‌شود که شرک و مشرک در عنوان بحث، عنوان مشیر به دشمنی با اسلام است از این‌رو در این بحث، تفاوتی بین مشرک، کافر و حتی کسانی مانند داعش که به ظاهر ادعای مسلمانی دارند ولی با اسلام راستین دشمنی تمام دارند، نیست.

ارتباط شرک فردی با دولت شرک

بی شک شرک فردی آثاری دارد که می‌تواند یکی از نتایج آن، تشکیل جبهه‌ای علیه اسلام باشد. نظام شرک به معنای جبهه تقابل با اسلام، اگر نگوییم در همه موارد، در بسیاری از موارد زاینده شرک فردی است. کسی که بر خلاف ندای فطرت و عقل، در پرستش دچار شرک شده و در برابر دعوت انبیا و اولیای الهی از خضوع و خشوع در برابر حق سر باز می‌زند، به مرحله‌ای می‌رسد که وقتی اسلام و دستورات آن را با منافع مادی خود در تضاد می‌بیند به عنوان یک تشکل و سازمان تمام تلاش خود را برای حفظ منافع خود و ضربه زدن و ریشه کن کردن اسلام به‌کار خواهد بست. برخی از محققان بر این باورند که مشرک، گاه «خود»، گاه «جماد»، گاه «زورمداران جهان» را می‌پرستد و گاه «هرسه» را. خطر بزرگی که جهان اسلام را تهدید می‌کند شرک به

مفهوم سوم است که منشأ آن شرک به مفهوم اول - خودپرستی - می‌باشد. (پژوهشکده حج و زیارت، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۹).

به نظر می‌رسد تنیده شدن آیات ناظر به تبری از شرک فردی با آیات مربوط به برائت از نظام شرک در کلام بسیاری از فقها و مفسران، ناشی از تأثیر شرک فردی در تشکیل نظام و دولت شرک است.

بعد از روشن شدن معنای مشرک در عنوان مسأله باید به تبیین دقیق مدعا پرداخت. در فقه اسلامی به تبع آیات قرآن، قبول ولایت دشمنان دین و همراهی و کمک به آنان حرام مسلم است و آیات و روایات زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ» (ممتحنه (۶۰): ۱)؛ ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خود را دوست مگیرید که به آنان مهربانی ورزید.

دوست گرفتن دشمنان دین تنها به معنای دوست داشتن قلبی نیست بلکه برقراری یک رابطه دوسویه در جهت تقویت یکدیگر است. در برخی تفاسیر ذیل آیات محل بحث، «ولی» به «ناصر» معنا شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۹۹). در فقه اسلامی نیز به تبعیت از این آیات به شدت از موالات، اطاعت دشمنان اسلام و اعتماد به آنان نهی شده است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۲۰). به نظر می‌رسد مراد از اتخاذ «ولی» بیش از محبت قلبی و یا حتی گرایش تند (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۳۵)، نسبت به کفار و دشمنان اسلام باشد. به تصریح بعضی این «ولاء» عام بوده شامل ولای محبت، برادری و نصرت و یاری نمودن می‌شود (دویش، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲) برخی از فقهای فریقین با استناد به آیات ناهی از اتخاذ دشمنان به عنوان ولی، تکفین و تدفین کفار (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بهوتی، ۱۹۸۲م، ج ۲، ص ۱۴۴) و وصی قرار دادن آنان را جایز نشمرده‌اند (بروجردی، ۱۴۱۳ق، ص ۹۱). در هر حال این آیات بیانگر ولای منفی است. ولای منفی در اسلام عبارت است از اینکه یک مسلمان همواره در مواجهه با غیر مسلمان بداند با اعضای یک پیکر بیگانه مواجه است و نباید روابط مسلمان با غیر مسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد به این معنا که مسلمان عملاً عضو پیکر غیر مسلمان قرار گیرد (شهید مطهری، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۲۵۹). این

بیان هر چند ناظر به فرد مسلمان است ولی بیانگر وظیفه حکومت اسلامی نیز خواهد بود.

از طرف دیگر مطابق برخی آیات از نیکی و احسان به کفار و مشرکانی که دشمنی با اسلام ندارند نهی نشده است و در نتیجه چنین ارتباطی میان مسلمانان و مشرکان جایز (دویش، بی تا، ج ۲، ص ۴۲)؛ بلکه مورد تشویق اسلام است: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه (۶۰): ۸)؛ خداوند شما را از نیکی ورزیدن و دادگری با آنان که با شما در کار دین جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند باز نمی‌دارد بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

فقیهان اهل تسنن بر این مسأله تأکید دارند که: «موالات کفار که به واسطه آن شخص کافر می‌شود، دوستی با آنان و کمک به آنها علیه مسلمانان است، نه هر گونه تعامل عادلانه و همراهی و نشست و برخاست با آنها برای دعوت به اسلام و تبلیغ اسلام» (همان، ص ۴۷).

فقه‌های امامیه نیز نه تنها احسان به کافر غیر حربی را جایز دانسته، بلکه در صورت تألیف قلوب و ایجاد رغبت به اسلام، آن را مطلوب تلقی کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۱۴). در فقه فریقین با استناد به این آیه، ظاهراً در صدقه (نجفی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۸، ص ۱۳۱؛ کاسانی، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۴۱)، وقف (نجفی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۸، ص ۳۳؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۶، ص ۱۹۲) و وصیت به کافری که در حال دشمنی با اسلام نیست (علامه حلی، ۱۳۸۸، ص ۴۶۴؛ نووی، بی تا، ج ۱۵، ص ۴۱۶) اختلافی وجود ندارد.

پیرو مباحث پیش گفته، در بحث اعلان تبری از مشرکان به معنای نظام شرک و به تعبیر دیگر تبری از دشمنان دین، نه سخن از تولی دشمنان است که حرمت آن روشن است و نه احسان و نیکی به مشرکان غیر دشمن. آنچه اینجا محل بحث واقع می‌شود این است که آیا بر حکومت اسلامی واجب یا راجح است علاوه بر عدم همراهی با دشمنان و عدم اعانه بر دشمنی آنان، نسبت به دشمنان دین خدا اعلان تبری نیز داشته باشد؟

ادله اعلان برائت از مشرکان دین ستیز

دلیل اول: آیه برائت

آیات ابتدایی سوره برائت که به شکل مستقیم سخن از برائت از مشرکان دارد: «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (توبه (۹): ۳-۱)؛ این بیزاری خداوند و پیامبر اوست از مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید. چهار ماه در این سرزمین (آزاد) بگردید و بدانید که شما خداوند را به ستوه نمی‌توانید آورد و خداوند رسواگر کافران است و (این) اعلامی از سوی خداوند و پیامبر او در روز حج اکبر به مردم است که خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید بدانید که شما خداوند را به ستوه نمی‌توانید آورد و کافران را به عذابی دردناک نوید ده!

گرچه در این آیه سخن از برائت از مشرکان است و ابتدا به ذهن می‌رسد که مراد شرک فردی باشد و آیه در صدد بیان تبری از شرک به عنوان امر ضد توحیدی است، ولی به قرائن متعدد می‌توان گفت آیه ناظر به دولت شرک و تبری از دشمنان دین و اسلام است نه شرک فردی و اعتقادی.

شکی نیست که آیات فوق در پی پیمان شکنی مشرکان نازل شده، اما باید دید دقیقاً در آیات چه چیز مورد تبری واقع شده است. برخی متبری منه در آیه شریفه را عهد و پیمان مشرکان دانسته‌اند، نه خود مشرکان (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۴۴).

عده‌ای دیگر از مفسران بر این عقیده‌اند که با دقت در آیات محل بحث روشن می‌شود تبری از دو موضوع صورت گرفته است: یکی برائت از عهد و پیمان‌های مشرکان که آیه اول متکفل آن است و دیگری برائت از مشرکان به صورت عمومی که آیه سوم آن را بیان نموده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵، ص ۵۲۶؛ زحیلی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸۳۰). در هر حال در این آیات چه بگوییم تبری از پیمان مشرکان صورت

گرفته و چه از مشرکان پیمان شکن، جهت شرک دخیل در تبری نیست؛ بلکه آنچه موضوعیت دارد پیمان شکنی و دشمنی است.

آیه الله جوادی آملی نیز بر این باور است که برائت قضیه شخصیه است؛ یعنی درباره تعهد و توافق خارجی میان دولت اسلامی و سران شرک است که پس از گذشت مدتی در آن معاهده مشرکان پیمان شکنی کردند آنگاه دولت اسلامی مأمور شد که پیمان مذکور را لغو و برائت خود را از آنها اعلان کند اما «اذان» قضیه حقیقیه است نه در مورد پیمان خاص از این رو برائت را نیز در بر می گیرد. اما در آیه «وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (توبه (۹): ۳)، متبری الیه توده مردم و متبری منه مشرکان اعم از طرف تعهد با دولت اسلامی و غیر آنان است. بنابراین جریان اذان (اعلان بیزاری) قانون کلی و حکم عامی است که همه مشرکان را در بر می گیرد به خلاف برائت که ویژه مشرکان طرف تعهد است. در نتیجه خدا در این آیه می خواهد به همه مردم بفهماند که باید از مشرکان بیزار باشند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳، ص ۲۳۸-۲۳۷). بنا بر آنچه ایشان بیان داشته اند و حق نیز همین است، آیه در صدد بیان دو نوع برائت است: یکی برائت از پیمان ها و دیگری برائت از مشرکانی که با اسلام و مسلمانان دشمنی دارند.

با توجه به استثنای مذکور در آیه چهارم یعنی: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ معلوم می شود شماری از مشرکین، از حکم برائت در آیه اول مستثنی هستند. این خود بیانگر آن است که دست کم، تبری در این آیه، تبری از شرک فردی نیست و گرنه جایی برای این استثنا نیست. پس منشأ برائت چیزی غیر از شرک خواهد بود. علامه طباطبایی آیات بعدی^۱ را که بیانگر بدعهدی، دشمنی و عدم رعایت اصول انسانی در صورت تسلط بر مسلمانان است، توضیح و تبیینی برای حکم برائت و استثنای آن بر شمرده اند (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۵۶). از این بیان می توان این گونه نتیجه گرفت که «مشرکین» در آیات محل بحث، عنوان مشیر است به شماری انسان ها که اهل رعایت عهد و پیمان نیستند و در نتیجه نسبت به آنان اعلان تبری شده است؛ یعنی قطع هر گونه ارتباط بین مسلمانان و آنها با صدای رسا فریاد شده است.

نتیجه اینکه آیات سوره براءت به خوبی بر تبری از شرک سازمانی دلالت دارد از این رو در کلام برخی از فقها و مفسران تعبیر «دولت شرک» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳، ص ۲۱۴) یا «نظام شرک» (همان، ص ۲۱۷) در این زمینه به کار رفته است.

بررسی دلالت آیات براءت بر وجوب

وجوه مختلفی برای استفاده وجوب از آیات براءت بیان شده است. برخی بر این عقیده‌اند که گرچه در این آیات امری صورت نگرفته است ولی اخبار در مقام انشا است (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۷). عده‌ای از مفسران گرچه تصریحی به انشایی بودن براءت نکرده‌اند اما تأویل بردن «براءت» به فعل امر در کلامشان بیانگر این است که انشایی بودن آن را پذیرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۴۴). برخی نیز با توجه به نقش ادبی اذان که آن را مبتدا برای خبر محذوف دانسته‌اند، به وجوب براءت رسیده‌اند. مطابق این احتمال تقدیر چنین است: «علیکم اذان» (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۷۰). اما با توجه به آیه اول باید گفت اذان خبر برای مبتدای محذوف است: «هذه الايات اذان» (ابن عادل، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۱۱۶).

تعیین مخاطب وجوب در آیات براءت

مسئله دیگر، مخاطب حکم اعلان براءت در این آیات است. سؤال این است که حاکم اسلامی چنین تکلیفی دارد یا عموم مردم مخاطب این آیه‌اند؟ از سخن برخی مفسران این گونه برداشت می‌شود که همه مؤمنان مکلف به اجرای این براءت هستند (زحیلی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸۲۹؛ ابن عاشور، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۲). توضیح اینکه همان‌طور که در معاهده، همه مسلمانان با دشمنان مشرک از طریق حاکم اسلامی و شخص پیامبر شریکند، در تبری از دشمنان نیز سهیمند. بنابراین گرچه خداوند متعال در این آیات براءت خود و پیامبر را اعلام داشته و ایشان وظیفه دارد این تبری را به گوش مشرکان برساند، اما پیامبر در حقیقت به عنوان حاکم بر مسلمین و نماینده آنان ذکر شده و خصوصیتی ندارد (همان، ص ۱۴).

این سخن در کلام صاحب تفسیر المیزان پی گرفته شده است. علامه طباطبایی بر خلاف باور عده‌ای دیگر که تشریک پیامبر با خدای متعال در تبری از مشرکان را از باب تشریح محض بودن این حکم و واسطه در تبلیغ بودن ایشان دانسته‌اند (ابن عاشور، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۲)، بر این عقیده‌اند که دأب قرآن بر این است که تشریح محض را به خداوند نسبت می‌دهد. پس اگر در موردی حکمی را به پیامبر هم نسبت می‌دهد معلوم می‌شود جنبه ولایی و سیاسی حکم لحاظ شده است (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۷).

آیه مورد بحث چند حکم و هشدار ولایی و سیاسی را در بر دارد؛ اولاً به مسلمانان می‌فهماند که وقتی خدا و پیامبر از مشرکان تبری می‌جویند، آنان نیز باید از مشرکان بیزاری بجویند. ثانياً به مشرکان می‌فهماند که پیمان عدم تعرض و ترک مخاصمه میان آنان و مسلمانان نقض شده و مسلمانان دیگر تعهدی نسبت به ایشان ندارند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۳، ص ۲۱۴-۲۱۳).

بنابراین در براءت که از ناحیه خدا و رسول اعلان شده است، رسول به عنوان ولی امر مسلمین مطرح است و ایشان باید در گام اول از عهد و پیمان پیمان شکنان براءت جوید و چون ایشان به عنوان ولی مسلمین چنین وظیفه‌ای دارد، تمام مسلمانان نیز موظف به تبری هستند و این حکم اختصاص به رسول ندارد.

شمول آیه براءت نسبت به همه اعصار

مسأله دیگر خارجی یا حقیقی بودن قضیه اعلان تبری است. برخی از فقیهان عامه بر این عقیده‌اند که مسأله براءت مربوط به سال نهم هجری بوده و تمام شده است (ابن باز، بی تا، ج ۱۷، ص ۸۸). اما چنین برداشتی نادرست است. گرچه در مواردی ممکن است پیامبر حکمی اختصاصی داشته باشد، ولی چنین امری نیاز به قرینه دارد. بنابراین بی‌شک تکالیفی که در قرآن کریم و یا روایات بیان شده مربوط به همه مکلفین است. هر چند طبق برخی مبانی، مخاطب قرآن تنها مشافهین باشند، ولی به حکم تعمیم تکالیف از حاضرین و مشافهین به غائبان (بهبهانی، ۱۴۲۴ق،

ج ۱، ص ۳۸۹)، این آیات مربوط به همه مکلفین در همه زمان‌هاست. بله، برخی احکام خاص که در این آیات وارد شده ناظر به مشرکان و دشمنان زمان تشریح است؛ مانند مهلت چهارماهه گرفتن و مانند آن. هر چند فقیهان فریقین برای زمان مهاده در جنگ میان کفار و مسلمانان به مهلت چهارماهه در این آیات استناد کرده (نجفی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۱، ص ۲۹۷؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۴۶؛ نووی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۴۳۹) و آن را مختص زمان پیامبر ﷺ ندانسته‌اند. این موارد هر چند اختصاص به آن زمان دارد، ولی اعلان براءت را مختص به آن زمان نمی‌کند. به عبارت دیگر چون تشریح یک حکم با ملازماتی در زمان تشریح همراه بوده، شارع مقدس، هم حکم کلی را بیان نموده و هم مدیریتی نسبت به شرایط خاص و افراد خاص آن زمان اعمال کرده است.

این مطلب به خوبی نشان می‌دهد که فرصت چهار ماهه، و نیز بندهای قطعنامه‌ای که امیرالمؤمنین ۷ برای عموم مردم قرائت نمودند، مقید اصل حکم براءت نبوده و تنها برای مدیریت مصادیق آن زمان جعل شده است.

به عبارت دیگر اگر اکنون نیز مسلمانان با دشمن خود از روی مصالحی عهد و پیمانی بستند و دشمن عهد شکنی کرد، تبری از دشمنان و عهد و پیمانشان به حکم همین آیات لازم و ضروری است؛ ولی مهلت چهار ماهه دادن برای انتخاب اسلام یا جنگ وجود نخواهد داشت. چنین امری در زمان تشریح نسبت به دشمنان رخ داده و در حقیقت شروعی برای یک حکم خاص بوده؛ مانند تشریح حرمت خمر. توضیح اینکه گرچه ممکن است حکمی در زمان تشریح مرحله به مرحله و به تدریج جعل شود ولی بعد از جعل نهایی، برای کسی که تازه مسلمان می‌شود مراحل جعل وجود ندارد و حکم پایانی برای وی لازم الاجراست.

اساساً تبیین رابطه یک مسلمان و جامعه اسلامی با دشمنان خود، که هدف اصلی آیات ابتدایی سوره توبه است (شرف الدین، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۳۰)، چیزی نیست که مربوط به زمان خاصی باشد بلکه مانند دیگر احکام خداوند همیشگی است؛ به‌ویژه وقتی تعیین این حدود در روابط بین جامعه اسلامی و دشمنانش در قرآن کریم - که به

مثابه قانون اساسی (مکارم، ۱۳۷۴ق، ج ۲۳، ص ۴۴۰) و بیان کننده کلیات قوانین الهی است - آمده باشد. نتیجه اینکه مطابق آیات برائت اعلان تبری از دشمنان اسلام لازم است و حاکم اسلامی مخاطب محوری این حکم است و به دنبال وی عموم مردم نیز باید این حکم اسلامی را اجرایی نمایند.

دلیل دوم: اجتناب از طاغوت

یکی دیگر از آیاتی که در بحث اعلان تبری از دشمنان می توان مورد استناد قرار داد، آیه اجتناب از طاغوت است.

گرچه در آیات متعددی تعبیر طاغوت آمده ولی تنها در یک آیه امر به اجتناب از طاغوت شده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۱۶: ۳۶)؛ و به راستی ما، در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم (تا بگویند) که خداوند را پرستید و از طاغوت دوری گزینید. در آیه ای دیگر کسانی که از طاغوت ها اجتناب کرده و خود را بنده آنها نساخته اند مورد بشارت قرار گرفته اند: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ» (زمر: ۳۹: ۱۷)؛ و آنان را که از پرستیدن بت دوری گزیده اند و به درگاه خداوند بازگشته اند، مژده باد! پس به بندگان من مژده بده!

قبل از هر چیز باید به واکاوی واژه طاغوت پردازیم. ریشه طاغوت، طغیان به معنای گذشتن از حد است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۴۳۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۸). این لفظ که در خود مبالغه ای را به همراه دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۴۳۵)، در کتب لغت معانی متعددی مانند لات و عزى، کاهن و ساحر، شیطان، بت و هر معبودی غیر از خدا برایش بیان شده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۴۱۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۶۳۵) که همه تعریف به مصداق است.

مراد از عبادت طاغوت نیز که در این آیات مورد نهی واقع شده است، هر نوع خضوع و انقیاد است؛ چراکه اصل عبودیت خضوع و ذل است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۳۹؛ اراکی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۴).

با توجه به معنای طاغوت و عبادت، می توان گفت در آیه مد نظر، اجتناب از طاغوت و هر چه غیر خدا است، به معنای نهی از هر گونه وابستگی و خضوع و انقیاد در برابر غیر خداست. معنای اجتناب از طاغوت، طرد کردن آن و جدایی تام از آن است و تنها در این صورت است که اجتناب صدق می کند. طبعاً هر گونه اختلاط و التقاطی مانع صدق اجتناب خواهد بود؛ چراکه اجتناب یعنی واقع شدن در جانبی غیر از جانب دیگر (عثیمین، ۱۳۴۱ق، ج ۹، ص ۱۶). از سوی دیگر طرد و نفی طاغوت تنها در مرحله قلب و یا در قالب ذکر خاصی نیست؛ بلکه اعلان انزجار و فریاد تبری در مقابل طاغوتها و دشمنان در بعد سیاسی نیز لازم است (جوادی آملی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۳) به نظر می رسد گرچه در مواردی قطع روابط با دشمنان و عدم هرگونه همکاری با آنان، اجتناب صدق کند ولی وقتی دشمن با ترفندهای مختلف در صدد رخنه در میان مسلمانان باشد و به ویژه با تبلیغات به دنبال نفوذ و اختلاط در جامعه مسلمین باشد، بدون اعلان تبری، اجتناب کامل از طاغوت رخ نخواهد داد. بنابراین دست کم در مواردی تنها با اعلان تبری از دشمنان اجتناب صادق خواهد بود.

برخی از فقیهان اهل سنت تصریح کرده اند که تبعیت از پیامبر ۹ بدون تعرض به مشرکان، بتها و ابوجهل و مانند آن، انسان را از دایره اسلام دور می نماید (ابن قاسم، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۰۹). هر چند به نظر می رسد این سخن را در راستای شرک فردی بیان نموده اند، ولی می توان آن را به شرک سازمانی سرایت داد؛ به این معنا که صرف بودن در جبهه حق کافی نیست؛ بلکه باید نسبت به جبهه باطل و شرک تعرض داشت و ابتدایی ترین مرحله تعرض، اعلان برائت از دشمنان اسلام است.

دلیل سوم: شدت بر کفار و غلظت در برابر آنان

دسته دیگری از آیات که می توان از آن برای حکم اعلان تبری از دشمنان از آن بهره برد آیاتی است که به شدید و غلیظ بودن در مقابل کفار و دشمنان امر نموده و یا آن را به عنوان وصفی از مؤمنان مورد مدح قرار داده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ

الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح (۴۸): ۲۹)؛ محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان هستند.

در این آیه سخن از شدت نسبت به کفار و رحم و عطف نسبت به مسلمانان است. مراد از کفار در این آیه دشمنان هستند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۷۶). در نحوه دلالت آیه شریفه بر مدعای ما که اعلان تبری از مشرکان دین ستیز است. باید گفت تعبیر «اشدءاء» در آیه محل بحث اطلاق دارد و شامل شدت در مقام گفتار و رفتار می شود. آنچه برخی از مفسران در تفسیر این آیه نگاشته اند و شدت نسبت به کفار را با جهاد با آنان دانسته اند (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۱۹؛ طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۳۳۶)، تنها مصداقی از شدت است. از این رو در کلام برخی دیگر تعبیر عام تری وجود دارد که شامل شدت قولی و فعلی می شود (ابن عاشور، بی تا، ج ۲۶، ص ۱۷۲).

تقریب دیگری که می توان مطرح کرد، مقایسه بین «رحماء بینهم» و «اشدءاء علی الکفار» است. در روایتی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۷۴) مصداقی از «رحماء بینهم» همچون تلاش برای ارتباط و کمک کردن و همدلی با مسلمانان مطرح شده است که به قرینه مقابله باید گفت کوشش در جهت قطع ارتباط با دشمنان و دشمنی با آنان مصداق شدت با کفار است که همه این موارد می تواند در ساحت قول یا فعل محقق شود.

در مورد دلالت آیه بر وجوب باید گفت برخی با بیان اینکه شدت بر کفار می تواند واجب، مستحب یا مباح باشد (ابن عاشور، بی تا، ج ۲۶، ص ۱۷۳)، ظاهراً آیه را تنها در مقام بیان اصل حکم دانسته اند. ولی به نظر می رسد آیه شریفه اخبار در مقام انشا است. و بنابراین اصل شدت بر کفار و دشمنان واجب و لازم است، اما قطعاً مراتبی از این شدت استجاب خواهد داشت. آیات دیگری نیز در همین راستا وجود دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه (۹): ۱۲۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! با کافرانی که به شما نزدیک ترند، پیکار کنید (و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند!) و آنها

باید در شما شدت خشونت (و قدرت) احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است.

هر چند تعبیر «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» بعد از دستور جهاد با کفار آمده است ولی شدت در برابر آنان اختصاص به جنگ ندارد؛ بلکه باید در همه برخوردها و ارتباطات، چنین امری وجود داشته باشد؛ چراکه این تعبیر به مثابه علت است. پس تنها شجاعت و شهامت درونی و آمادگی روانی برای ایستادگی در برابر دشمن و مبارزه با او کافی نیست، بلکه باید آمادگی و سرسختی خود را به دشمن نشان داد. به تعبیر دیگر، وجود قدرت کافی نیست؛ بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۱۹۷).

دلیل چهارم: لزوم آمادگی در برابر دشمنان

در برخی آیات دیگر تهدید کردن و ایجاد ترس در دل دشمن، خود یک هدف و مقصد برشمرده شده است (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۹۹): «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال: ۸). و آنچه در توان دارید از نیرو و اسبان آماده در برابر آنان فراهم سازید که بدان دشمن خداوند و دشمن خود را به هراس می‌افکنید.

برخی با استناد به آیه فوق تصریح کرده‌اند مؤمنان باید علاوه بر جنگیدن، قدرت ارهاب و ترساننده‌ای داشته باشند که باعث ترس دشمنان خدا باشد (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۴۰۸). اگر خضاب کردن محاسن با رنگ سیاه باعث ترس دشمن شده و از مصادیق آیه شمرده شده است (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹)، قطعاً اعلان تبری از دشمن چنین امری را در پی خواهد داشت. برخی از فقها مانند «محقق قمی» بر این عقیده‌اند که هر آنچه به وسیله آن، ترساندن حاصل شود مطلوب است؛ چراکه تعبیر «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» به منزله علت حکم است (قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۹۳). پس همان‌طور که تظاهر به توان نظامی نتیجه‌اش ارهاب و ترساندن دشمن است اعلان و تظاهر برائت از مشرکان و دشمنان نیز بیانگر صلابت نیروی مسلمانان و ترس دشمن

خواهد شد. البته وسایل ردع و دفع دشمن متعدد است. گرچه آمادگی حسنی برای مقابله با دشمن، توان نظامی است (بن باز، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص ۱۶۵)، ولی آمادگی‌های غیر نظامی نیز اهمیت خاصی دارد که از آن جمله آمادگی‌های معنوی و روحی، امور سیاسی، تبلیغاتی، راهکارهای بین‌المللی و دیپلماسی است (شیرازی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۲۲؛ لجنة الفتوی بالشبكة الإسلامية، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۷۵). اعلان برائت نیز از جمله وسایل تبلیغاتی و آمادگی معنوی محسوب می‌گردد.

دلیل پنجم: مطلوبیت به خشم آوردن کفار

در برخی آیات شریفه قرآن به خشم در آوردن کفار و دشمنان به عنوان یک نتیجه مطلوب بیان شده است: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونُ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا أَكْتُبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه (۹): ۱۲۰)؛ سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش از جان او چشم‌پوشند، این به خاطر آن است که هیچ تشنگی به آنها نمی‌رسد و نه خستگی و نه گرسنگی در راه خدا و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

این آیه ناظر به دشمنان حربی است (لجنة الفتوى بالشبكة الإسلامية، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۱۲). مطابق این آیه، به غیظ آوردن دشمنان، خود عمل صالح بوده و مایه اجر و ثواب است. برخی از فقیهان اهل سنت تصریح کرده‌اند که به موجب این آیه، به خشم در آوردن دشمنان دارای اجر و ثواب است (عثمین، ۱۴۲۸ق، ج ۶، ص ۱۱۴).

با توجه به این نکته قطعاً اعلان برائت از دشمنان نیز به‌ویژه وقتی به صورت جمعی انجام گردد، مایه ناخشنودی و غیظ دشمنان دین خدا خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت

لااقل استحباب شرعی دارد؛ چراکه اثبات استحباب شرعی در گرو وجود امر شرعی نیست؛ بلکه اگر ثوابی بر عملی روشن شد و آن عمل عنوان ثانوی نداشته باشد، از ثواب و اجر پی به استحباب آن خواهیم برد (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۲۵۵). بحث عنوان ثانوی از این جهت مطرح شد که برخی از اصولیون در قاعده تسامح در ادله سنن گرچه ثواب را بر عملی که روایت ضعیفی بر آن اقامه شده، پذیرفته‌اند ولی استحباب اصل عمل را نپذیرفته و ثواب را بر صرف انقیاد مترتب کرده‌اند. اما در بحث ما سخن از عنوان ثانوی مانند انقیاد و... نیست؛ بلکه ثواب بر نفس عمل مترتب شده است. بنابراین به خوبی دلالت بر استحباب عمل دارد.

دلیل ششم: آیه صد و چهل و هشتم نساء (فریاد تظلم خواهی)

یکی از ادله‌ای که به خوبی بر مشروعیت اعلان تبری از دشمنان اسلام دلالت دارد، این آیه است: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (نساء(۴): ۱۴۸)؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌ها (ی دیگران) را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست. گفتار سوء به سخنی گفته می‌شود که باعث ناراحتی کسی شود که آن گفتار در مورد او به کار رفته است؛ مانند نفرین، شتم و ذکر عیوبی که در اوست (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۷۷؛ علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۲۳). در هر صورت آیه مد نظر بیانگر این است که خداوند قول به سوء را دوست ندارد جز از طرف کسی که مورد ظلم قرار گرفته است. آنچه بین فقیهان و مفسران مسلم است بیان ظلم ظالم و بدی‌هایی که در حق مظلوم روا داشته است، از موارد استثنا حکم در آیه است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۷؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۲۰). در میان فقیهان اهل سنت نیز برخی از این آیه برای جواز سب و شتم علیه ظالم بهره برده‌اند (ابن فوزان، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۵). ولی بیشترین استفاده برای جواز جهر به ظلم ظالم و نفرین اوست (وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۴۲۷ق، ج ۲۰، ص ۲۶۷؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸ق، ج ۵، ص ۴۶۳).

با توجه به اینکه بسیاری جهر به نفرین ظالم را از حکم آیه استثنا کرده‌اند، باید گفت اعلان تبری از دشمنان اسلام و فریاد مرگ علیه ظالمان و مستکبران از مصادیق آیه مد نظر است. ظلم دشمنان اسلام مانند اسرائیل و آمریکا علیه مسلمانان مسأله کاملاً روشنی است و سیاست‌ها و برنامه‌های آنها به وضوح بر این امر دلالت دارد. نتیجه اینکه بیان ظلم آنها و فریاد مرگ و نفرین بر مستکبران جهان و ظالمان از مصادیق مجاز و مشروع جهر به بدی است و همان‌طور که برخی فقها (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۸) تصریح کرده‌اند، هم تشفی برای مظلومان است و هم وسیله‌ای جهت دفع دشمنی‌ها و ظلم‌هاست.

نتیجه‌گیری

هر چند برائت از شرک فردی و اعتقادی از لوازم توحید است ولی در بحث اعلان تبری از مشرکان، مراد از مشرک، نظام و دولت شرک به معنای جبهه تقابل با اسلام است. ضمن اینکه اعلان برائت به عنوان وظیفه‌ای فراتر از نپذیرفتن ولایت کفار و مشرکان مطرح است. با توجه به این نکات، آیات متعددی از قرآن کریم بر وجوب رجحان یا مشروعیت اعلان برائت از مشرکان به مفهوم نظام شرک و دشمنی با اسلام دلالت دارند. آیات برائت، اجتناب از طاغوت، شدت بر کفار از جمله این ادله‌اند. اعلان تبری از دشمنان به معنای اعلان قطع ارتباط با دشمن، در کنار جهاد و به عنوان مرحله‌ای از مبارزه از اصول سیاست خارجی نظام اسلامی محسوب می‌شود و همان‌گونه که آحاد مسلمانان باید به چنین وظیفه‌ای عمل نمایند، حکومت اسلامی نیز باید بدان توجه داشته باشد و به عنوان یک وظیفه بر حاکم اسلامی لازم است؛ هم خود نسبت به دشمنان اسلام اعلان برائت نماید و هم زمینه اجرای این حکم را برای عموم مسلمانان فراهم آورد.

یادداشت‌ها

۱. «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلَا دِمَّةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ» (توبه (۱۰): ۷ و ۸).

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
٢. آلوسی محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم، ج ٣، ١٣٥٥، بيروت: دارالکتب العلميه، ١٤١٥ق.
٣. ابن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ٦، رياض: الرئاسة العامه للبحوث العلميه و الافتاء، ١٤٢٧ق.
٤. ابن عادل، عمر بن علی، اللباب فی علوم الكتاب، ج ١٠، بيروت: دار الکتب العلميه، ١٤١٩ق.
٥. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ١٠، ٢٦ و ٣٠، بيروت: مؤسسة التاريخ، بی تا.
٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، ج ١ و ٤، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم، ١٤٠٤ق
٧. ابن فوزان، صالح، مجموع فتاوی، ج ١، بی جا: مكتبة شاملة، بی تا.
٨. ابن قاسم، عبدالرحمن بن محمد، الدرر السنیه فی الأجوبه النجدیه، ج ٢، بی جا، ١٤١٧ق.
٩. ابن قدامة، عبدالله بن أحمد، مغنی المحتاج، ج ٥، قاهره: مكتبة القاهره، ١٣٨٨ق.
١٠. -----، الشرح الكبير علی متن المقنع، ج ٦، بی جا: دار الكتاب العربي للنشر و التوزيع، بی تا.
١١. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ١٥، بيروت: دار صادر، ج ٣، ١٤١٤ق.
١٢. اراكي محسن، نظرية الحكم فی الإسلام، قم: مجمع انديشه اسلامي، ١٤٢٥ق.
١٣. انصاری، مرتضى، كتاب المكاسب، ج ١، قم: كنگره شيخ اعظم انصاری، ١٤١٥ق.
١٤. بحرانی، محمد سند، أسس النظام السياسي عند الإمامية، قم: مكتبة فلك، ١٤٢٦ق.
١٥. بروجردی، سيد حسين، تقارير ثلاث، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٣ق.
١٦. بهوتی، منصور بن یونس، كشف القناع عن متن الاقناع، ج ٢، بيروت: دارالفكر، ١٩٨٢م.
١٧. پژوهشكده حج و زیارت، فصلنامه ميقات حج، تهران: نشر مشعر، ش ٤، ١٣٧٢.
١٨. جزایري، سيد نعمت الله، كشف الأسرار فی شرح الاستبصار، ج ٢، قم: مؤسسه دار الكتاب، ١٤٠٨ق.
١٩. جزری، ابن اثیر، النهاية فی غريب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، بی تا.

٢٠. جوادى آملی، عبدالله، **جرعه‌ای از صهبای حج**، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۶.
٢١. -----، **تفسیر تسنیم**، ج ٢٣، قم: اسراء، ١٣٩٣.
٢٢. -----، **خمس رسائل**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٤ق.
٢٣. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح**، ج ١ و ٦، بیروت: دار العلم للملایین، ١٤١٠ق.
٢٤. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **تحریر الأحكام الشرعية**، ج ١، مشهد: مؤسسه آل البيت : بی تا.
٢٥. -----، **تذکره الفقهاء**، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٣٨٨.
٢٦. -----، **مختلف الشيعة**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ٢، ١٤١٣ق.
٢٧. دویش، أحمد بن عبدالرزاق، **فتاوی اللجنة الدائمة**، ج ٢، ریاض: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، بی تا.
٢٨. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات**، بیروت: دار العلم، الدار الشامیة، ١٤١٢ق.
٢٩. زبیدی، سید محمد مرتضی، **تاج العروس**، ج ١٩، قم: دارالفکر، ١٤١٤ق.
٣٠. زحیلی، وهبة بن مصطفى، **تفسیر الوسیط**، ج ١، دمشق: دارالفکر، ١٤٢٢ق.
٣١. زمخشری، محمود، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، ج ٢، بیروت: دار الكتاب العربی، ج ٣، ١٤٠٧ق.
٣٢. شباهه، ماجد محمد علی احمد، **الشرك بالله انواعه و احكامه**، مصر: دارالایمان، ٢٠٠٥م.
٣٣. شرف الدین، جعفر، **الموسوعة القرآنیة**، ج ٣، بیروت: دار التقربیب بین المذاهب الاسلامیة، ١٤٢٠ق.
٣٤. شیرازی، سید محمد، **الفقه السلم و السلام**، بیروت: دار العلوم، ١٤٢٦ق.
٣٥. صاحب بن عباد، ابوالقاسم اسماعیل بن عباد، **المحیط فی اللغة**، بیروت: عالم الكتاب، ١٤١٤ق.
٣٦. صدر، سید محمد، **ما وراء الفقه**، ج ٢ و ٣، بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤٢٠ق.
٣٧. طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ٥، ٩ و ٢٠، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ٥، ١٤١٧ق.
٣٨. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ١، ٣ و ٥، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ج ٣، ١٣٧٢.
٣٩. طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، ج ٥ و ٩، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۴۰. طبیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۲، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۴۱. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، *ذکر الشیعة*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ق.
۴۲. عثیمین، محمد بن صالح، *مجموع فتاوی*، ج ۹، بی جا: دار الوطن، دار الثریا، ۱۴۱۳ق.
۴۳. -----، *الشرح الممتع*، ج ۶، بی جا: دار ابن الجوزی، ۱۴۲۸ق.
۴۴. -----، *فتاوی أركان الإسلام*، ریاض: دار الثریا للنشر والتوزیع، ۱۴۲۴ق.
۴۵. عمید زنجانی، عباس علی، *فقه سیاسی*، ج ۱، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۴، ۱۴۲۱ق.
۴۶. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، ج ۱۵ و ۲۶، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۳، ۱۴۲۰ق.
۴۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، ج ۴ و ۸، قم: منشورات الهجرة، ۲، ۱۴۱۰ق.
۴۸. فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، ج ۱۰، بیروت: دار الملائک، ۲، ۱۴۱۹ق.
۴۹. قمی، محمد حسن، *جامع الشتات فی أجوبة السؤالات*، ج ۱، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
۵۰. کاسانی، ابوبکر بن مسعود، *بدائع الصنائع*، ج ۷، بی جا: دار الکتب العلمیة، ۲، ۱۴۰۶ق.
۵۱. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، *کشف الغطاء*، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی تا.
۵۲. کاظمی، جواد بن سعید، *مسالك الافهام إلى آیات الأحكام*، ج ۲، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۲، ۱۳۶۵ش.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۴، ۱۴۰۷ق.
۵۴. لجنة الفتوى بالشبكة الإسلامية، *فتاوی الشبكة الإسلامية*، ج ۵ و ۲، بی جا: مکتبه شامله، بی تا.
۵۵. مبارکفوری، عبیدالله بن محمد عبدالسلام، *مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*، ج ۷، بنارس الهند: ادارة البحوث العلمیة والدعوة والافتاء، الجامعة السلفية، ۲، ۱۴۰۴ق.
۵۶. مجلسی، محمد بن باقر، *مرآة العقول*، ج ۱۰، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۲، ۱۴۰۴ق.
۵۷. مرکز تحقیقات حج، *صحیفه حج*، ج ۱ و ۲، تهران: نشر مشعر، ۲، ۱۳۸۷.
۵۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۳ و ۱۵، تهران: انتشارات صدرا، ۱۴۲۶ق.
۵۹. مغنیه، محمد جواد، *تفسیر الکاشف*، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۸ و ۲۳، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.

٦١. منتظري، حسينعلي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، ج٢، قم: نشر تفكر، ١٤٠٩ق.
٦٢. نجفي، محمدحسن، جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، ج٢١ و٢٨، تهران: دارالكتب الاسلامية، ج٧، ١٣٩٢ق.
٦٣. نوي، محيي الدين يحيى بن شرف، المجموع، ج١٥ و١٩، بي جا: دار الفكر، بي تا.
٦٤. وحيد بهبهاني، محمدباقر، مصايح الظلام، ج١، قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، ١٤٢٤ق.
٦٥. وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج٢٠، الكويت: طبع الوزارة، ١٤٢٧ق.
٦٦. يزدي، سيدمحمدكاظم، تكملة العروة الوثقى، ج١، قم: كتابفروشي داوري، ١٤١٤ق.